

Handwritten text in Arabic script, likely a library or ownership stamp, partially obscured by a red wax seal.

Handwritten text in Arabic script, likely a library or ownership stamp, enclosed in a blue rectangular border.



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

عاجز و ناتوان  
از انجام دادن این امر  
است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
الطاهر الطيب  
الطاهر الطيب

۲۹۹۲  
شماره  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تهران  
۱۳۷۳

کتابخانه مجلس شورای ملی  
مجموعه  
کتب خطی  
تألیف  
۲۹۹۲

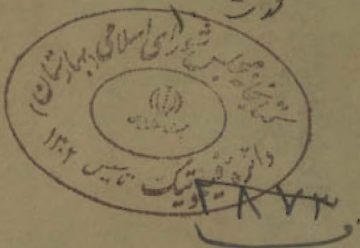
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
الطاهر الطيب  
الطاهر الطيب

خطی - فهرست شده  
۲۹۹۲

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

۲۹۹۲



بازدید شد  
۱۳۸۲  
۱۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



خطی - فهرست شده  
۲۹۹۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

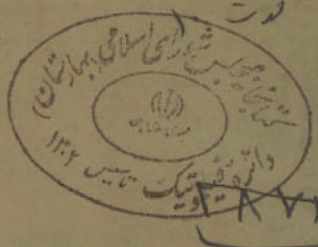
بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۲۹۹۲



بازدید شد  
۳۸۲  
۱۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجموعه  
موضوع: تاریخ  
مؤلف: دکتر محمد علی  
شماره دفتر: ۱۱۳۹۱  
۵۵۰۸

۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۱۲/۲۹



سئل كميل بن زياد مولا ابي المومنين <sup>عليه السلام</sup>  
عن الحقيقة وقال يا امير المؤمنين  
ما الحقيقة

قال امير المؤمنين علي عليه السلام  
مالك والحقيقة

قال كميل بن زياد رحمه الله  
اوتيت صاحبك

قال علي عليه السلام علي مني ولكن  
يرشح عليك ما نطق قال كميل قدس

او مثلك يختبئ مثلك  
قال عليه السلام الحقيقة سجدات  
من خير اشارة

٢  
قال قدس سره في بياناً قال عليه السلام

محو الموهوم مع هو المعلوم  
قال قدس سره في بياناً قال عليه السلام

هناك البتة لقلب الله  
قال قدس سره في بياناً قال عليه السلام

جذب الاحدية بصفه الحق  
قال قدس سره في بياناً قال عليه السلام

نور شرق من صبح الاول فيلوح على هياكل  
قال قدس سره في بياناً قال عليه السلام

اطف السراج فقد طلع اصبح

رسالة بريان الحكيم لم ينفذ وحكيم حق في خلاصة امرى  
هذه الرسالة

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش فی آنها و بیرون از حد و عهد و پیمان و کار برادر است  
که سینه بی گناه پاکان حاضرند و در مصحف ایستادند و خوش کردارند  
بله و ایات بیانات فی صدور و اذن و تو العلم و ما  
مجدد با ایاتنا الا القوم الکافرون و بر لوح محفوظ  
روح نظیر و کلام که کتاب مسطور و ورق منشور و عبارات  
از ان بقلم تقدیس و تحمید اسرار یقین را توحید تو بیست و  
کتاب فی قلوبهم الامثال شعر جان پاکان کتاب طراز



کشیته ی برهمنی که سد : رگس نهند برون کامی انظار  
 بر این مایه طبعان بدیا : کشیته ی از جهالت سده ی  
 بر این اهریمنان در آیه : بت در راه زمین و آسمان  
 و نامه سگین دلدان فی رب کار و کتب سیه کاران ابرار  
 تبه کردار که علی بجهت محنتی بر فزون کذب و متیان  
 بر صنوف مغلطه و نه یان است مستوحیا و فطن و رتبه ی  
 دانسته پیش جمیع انداخت و ما ویه حایه جنیم را بدان معورت  
 که ان کتاب الفجا و الفی سبحین و ما ادر یکت ما یحیی  
 و یمل و یسئل الی کذبین **سعر** و ایم از سبحین که عجب  
 از خواست خود را بر جانند و نوم : لوح حس مورد دروس و نوم  
 از چنین لوحی چه جمله علم کس : درودنا معده و در نوم  
 کانیات و صفوه کفایت زد که در بنا دارد لوازم اوقات

حج

صحن قباب نبوتش و بطبع طایر طلوع نور تعلیم و به آتش  
 مردگان معطر طبعیت و روانها رخته کان خوارگاه و آتش  
 زنده گشته از جا خیزیدند و به تنه و ارشاد کلمات ربان  
 کم گشته کان چراگاه محصیت و به طاعت از نور طایه ی ظلمات  
 قوتها ی پستی و سبع و شیطانی خلاص یافته و از موت جادوی  
 بنات و سینه حیوانی و خواب پرست و شیطانی بر جاگشته مقام پداری  
 بشر رسیده اند و کوشش هوش بنداریا ایها الناس درود  
 لصد در صد و انتم یا ایها الذین امنوا اذا قودی  
 للصلاه من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله سلوک راه  
 حق پس گرفته و یا عیسم و عهد علی را در خدا نموده مستعد قیام  
 و نش و در قیامت در در صعبه لغز گشته و هر کس از خواص است  
 علی نقشبش بقدر روز نور علم و عرفان و قوت تقوی و ایمان

بها لم قدس نهند و از عیش آخرت و نغمه بزم بهره در گردیدند  
 و از بر تو شمع جلال اقدیت و ملال صمدیت جفا تم نوشیدند  
 است بخت روز هستی زاده : افتاد به چو لاله زار دایه  
 ای فرومانده خوار و زار و خجل : در جیم تن و جیم دل دل  
 از در تن فطرت جان آیی : بهاشای باغ قران آیی  
 مصطفی از کناره برزخ : دیده بر چرخه هست در صرخ  
 سنت اور دات این بر خیز : از روی محمدی او نیز

شعر

نوبت در ذات و کلام جان گو : زمین را روی عقیقین دان  
 زمین پرورده از خاک زاده : بدوش صفت گردان نهاله  
 ز نای و طین عقیقین علم زد : هر فسلک زار قسم زد  
 نیز از درون نوزدعت در دل او : فروخ آسمانها ز کلام او

و بر آل پیش و پشوا این راه یقین و عرفان دستار کال است  
 توحید در ایمان و شاد عدل نازل جان وضو نه سلام و صلوات  
 به پادشاه و توحیدیت فراوان بر کمال کمال رب و زار انکه  
 دارد لوح پاکیزه این تبخیر چشمه رحمت بر در کار از حسن  
 مطهر است و معصوم و این طیفش از بصیرت تندی و تقدیر  
 انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و تطهیر  
 تطهیر از الود که معصیت پاک و عیبت : اما بعد چنین  
 خاتم فقر و عیلت با قبول و از روی محمدی بر آسیم این  
 مشهور بعد ریشه زار بر راه الهی طریق التوفیق و کمال  
 بارگاه گفته ام و بار در میگویم : هر خرم شده این راه میگوید  
 در پس این طوطی صفت و شانه : آنچه است و از لایق میگویم  
 قل هذه سبيلي ادعوا الي الله على بصيرة انا ومن اتبع



عنه منه ذهب شي للحقين في الحق وحي ذهب في عشق  
اخي عشت وما في العش من بال ما اطيب العش لولا اشعة  
مال والناس كم يوسفوني سيفنا جوني فني ودين الناس  
بعض از اشعنان پر شرف دو شکل ن خارج ز منطق صواب  
و ب و پرو از دایره سدا دور ش و تشرع ان بر از شج  
و تج دخرف از لک تج و مید و معد ف نقطه در سرا  
نفر در ش ان شمار خ کرده اند در ایما در ند مت مکت و نوی  
و علم راه خدا و تجرب در مسک ایما دول این می کشند و مال  
انکه در خ دین موضع از کتاب و حدیث نخ و در نور نور و خبر  
ممد و مشکور این شد ایما و صن یونی الحکمه فقد و فی  
کثیرا و مثل ذلك فضل الله یوتیه من بشاء و امنه  
ذو الفضل العظیم و حق جید و علم این را در کتاب کرم خدا

نور خزنده خدا که فرمای قد ما انکم من الله نور و کلمات  
و فرمای نور هم یعنی این ایده هم و با ایمان هم  
مراد از این ایه علم بیت هر از مفسر گویند و نور نور  
دانش مکه مراد از ان ایمان حقیقی است نخ و نور نور  
مقرین و کتاب های خدا و ایما ی خدا و ایمان بر دین  
چنانچه فرموده امن الرسول بما انزل الیه من ربه  
و المؤمنون الذين يا الله وملا انکته و کتبه  
سلسله در حی دیگر فرموده که ومن یکف با الله و ملا  
و کتبه و سلسله و النور و الاخر فقد ضل ضلاله  
صیبا و در ایمان بعد و سند بر است علم نفس در کلید هم  
علمها است و از این علم صلا خبری نزد علمای رسمیت هم  
نیرسد تا بیکران چه رسد در اگر حقایق ایمانی و ارکان

دینی باسم وستی قناعت کرده اند و با وجود آن دیگران را  
 هدف تیر طعن نینمایند و نیز قدر بر هر چه است سینه مجروحان  
 میباشند و در رد و انکار و سرزنش و لغو و در هر چه بیشتر اصرار  
 دارند و نیز در دانشند و ای تکلم خود پسند تا که در چینه  
 خال و خست بر رخسار الفت نهرو خاک که در دست بر دیدار و  
 از سیر کلفت پاش و در مقام رد و سرزنش و جفا ناپسند و  
 دنا باشی و لباس عیس و ریاد قبی حیل و دعا در بر خود نوی  
 جام خود از دست دید رخسار تو شر و در اطلال حق در و کج طبع  
 و تقبیح و انا و تحسین جبهه گشتی و با کبر و خواجه قدم خند از  
 مهر پر تر و در تونده و با قدر و در مقلد نه انیسع عمر یار در قفس  
 نمایه یا ساعن تمام التلاخی و با جواهر و کامر دو شسته است  
 علی و تنقین و شعر و رونه کان راه یقین بر دار در حجاب

من بر کائناتم حیر التلاقی کمر عداوت بند و در عباد  
 و لاله ادبش کیر بر لب تو همیشه بجهت و در نفس ضلال شسته  
 و در سادس و هم محال اندیشه در آن شسته و اندیشه سبب شسته  
 که طریقه مهر بر تر طلبد آن پذیرد و در احکام ارجح است  
 و استحسان تمعات حیوانی و انبج در هر عارض دنیا و مشیت  
 طبیعت و هوامنیوخ نکود و مسلک نشسته و نظیر و نهیب  
 محبت و با طیب طبع نفینه **ص** تو در آن فکر میباشی  
 که نباشد فرق از تو تا در آب **ب** باین صفت و خرم و خرم  
 حق شناس نباشد و نخر زبانت بشود و در حال شرع و عدل  
 بکار برد و کوشش بوی علوم تقیفت کنه همان تیره و خن  
 که کبر و دنیا مشغول شود چنانچه بار تعالی میفرماید و لا یزک  
مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلفهم و تمت





داروشت و نوبه پسته و الله بصلت من الناس  
 و امر و ادع الخ سبیل رتک بالحق و الموعظه  
 بفرود سماع و دان گردید اکنون دل سیر کرد  
ان گوش در دریا پس بدان آیه خرم دست  
 خدا را سبک کردن و هر آن که بخواهد عظم سبب  
 و دیگران را بام شیده و یاد خدا را در دست مکتب  
 علم و کرم و صوفیه طریقت احوال صفت بخورد و صفت  
 مراد و در آنم خیم صورت و نه کارش با به صفت  
 علم و صفت بگرفت و تخمین در اندرون عالم  
 و نه گفت که در این دل جاد سید و در از دست انظار  
 شجره قصبه حاصل الحیم نهاده و آب در درخت  
 کباب بقیعه بحسب الظان و در پیش سید و نمره

نعمه

طلعه کا نه زوس الیا الطین ندر شجره جنبه کشته  
 جنبه اجشت من فوق الارض ماله من قرات  
 حسیه و درین پیدای و خفاست کردان و ثبات کشته  
 درون است چنانچه بختی که ان ماکل لعم احینه  
 ایضا در آن سینه و در تمام کنه کاران و امر ختم  
 در حجم و صفت زید که ان شجره الزقوم طعام الایم  
 و در دیگران سینه بر کینه از ناز و عداوت و خشم  
 کالمعلی علی فی الطون کعلی الحسیم گوش در مراد  
 و در آن بطرف حقان در از آن ناز و ای غلیظ و در  
 و کبر و کثرت بر سیکر دایه که فانیهم لا ملون من غلظ  
 شته هدر است و فی کفیه زرد و باب بصیرت و در شستن  
 که مکتفات نغمه اینها اند و دیگر جوی و صبا در در

نعمه

فالتون



دست یقین در دست خداست و در دست یقین خداست که در دست  
 که در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 از آن خبر داده اند از آن خبر داده اند از آن خبر داده اند  
میاط علیه قمع و قمعون تینا و هلاک و ما  
تبع و قمعون حیه لقا حیه تبع و قمعون قمعون  
 و قمعون فی جسمه الی یوم یبعثون از خود در دست  
 که در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 این سر را در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 قمعون در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 قمعون من هذا در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 سر هم در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است

غیر

خطا آنکه فیض الیوم علیه در دست یقین است و در دست یقین است  
 پیران شوا بر تو سراج الی اندرون مشکف کرده و صورت  
 آن در آن که امروز در آن و قرآن توان بر تو جلوه نماید  
 آنرا از قریب از آن خود بر در دست یقین است و در دست یقین است  
 که در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 خود را در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 و در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 است و در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 از قرآن در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 از غم به قرآن در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است  
 و اقباب در دست یقین است و در دست یقین است و در دست یقین است







فما تشبهه وادخلت قواي قارة نقد عمر غرير از حرف بگو  
 بشود و زبان ملامت بگویند **ش** از دوسری که گوییم است **لم**  
 در سینه که نفس بر سر ششم **و** همچنین اکثری سلاله **م**  
 اینها که بخواهند را بخیر و دنیا و آخرت که قطع مصلحتا  
 تشبیه الاغص و تلذ الاعی اعطی به و عادت  
 بگویند که در ده **خ** تحقیق و در ده **د** و در ده **ذ** و در ده **ز**  
 عسل و میو بگویند ترک معرفت میرد و حال که بعد است  
 و در حقیقت برده است اند عالمه کائنات اذ الله یجلی  
 الحاصل و تذکره من الاعراض و از علم الهیه به عبادت از  
 معرفت خدا و الله که معرفت و معرفت و معرفت و معرفت  
 با نماند و در سر معاد و معرفت و معرفت اعراض الله  
 بخواهند معرفت بر سر کار بر دیگرش که فساد **ش**

عن

چنان بعد از صورت این است که که کلام مغیر صوریه  
 بسین که بود و کار قیام در کلام کریم خود چه بسیار در ده  
 سینه **یه** شد فاذ کرم الله و اذ کرم الله فاذ کرم الله  
 اذ کرم الله و اذ کرم الله و نظیر این و مراد از **و** که معرفت  
 اعلم است نه بخیر و حرف و صوت و ذکر زبان و ادب از **و**  
 جانشین عبادت مستحقه اینها است و عود من معطله در ده  
 حلقی پس بعد از این **ن** فاذ تحقیق از سبیل تحقیق از **ن**  
 و در ده معرفت و در ده کار می **لم** ترک معرفت **ن** را در ده  
 بر حلقی محمد اکبر که فرموده فاعرض عن قولی من ذکرنا  
 و لم یرو الا الخیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم  
 با هر که نشتر و شمع است و در توریه صحت آن است  
 و در بکر و حبش **س** که **و** در ده کلمه جان عزیزان **س**



که اگر این گروه از یاران نباشند که از پدر و مادر  
 اگر در راه از تو معرفت ده که خداست و پیوسته که در راه  
 دنیا پرستان را قبل از خود خشنه و مشغول امور دنیوی  
 محبت خشنه **و قل** علم و معرفت حق است  
 که هر نفس قلبی دیگر است که اگر تمام ملک شود  
 و کرد و قدرت بدو باشد که اگر خود برتر شک نیست که  
 در خانه این دین فسیل که همچون است حال انداخته  
 از غلامی شمارند و روی از جانب قدس و عظیم کرد این  
 سوره مجرب الایمان و طریقه اندوخته که حاصل از آن  
 معجز و در وقوع آن از دیگران نیست **لما تروا کواکبا**  
و التوکل علی الله الجبار **الله الی اموال السالمین**  
 و حول و جوهه عن طلب الخو و یقین الخ

المر

الکوا و طاعة المجرمین و تحته الظلمه الفاسق  
 که نه نام خوش عالم و دانا ندکسکه و نور و زوال دنیا  
 در کمال از خانه و جلا و در حق خود و در اول معارف  
 نماید و با این دنیا و از آن خشنه از حال عاقبت و مادی  
 سبب و محض کرده و در تیس تا بر زاید و تشبیه بر اثر  
 عذر و در دیگر اندازد **شعب** عمارت در بر و دیگر اندازد  
 که دنیا را که سرشت کمال و جلوه دل زنده و دنیا  
 کسکه تمام با برده و لایق و تیره طبعان دنیا صحبت  
 و این فقر و با هر سر و دهر و خشنه و تیره و این کار  
 دیگر و در این محیط و نیز در هر دهر و تیره **شعب**  
 که از برده هم آفرین که در زکات و این افرین که  
 حاکم اگر که بخت خیر زنده گشته و در علم و حق

در دل در از شرف حکومت نایب و شریفی از محبت  
 نه خوش کرده که کسر از محبت بر دل آن بخت  
 و نه این کرده تمام زنده که بهر زنده اند و نه این  
 مر شینند و خستند این محبت نماند بهر  
 و قسم نماند خیر چه در محبت حال نماند و نه این  
 در این بیوایم الاخره کمالی از محبت  
 رجوع نماند خست کانی در محبت و محبت نماند  
 هم این دل در محبت نماند و نه این محبت  
 سعادتی که در محبت نماند و نه این محبت  
 و بطور المشکله فی بال الشیخوات قیود الحیوانات  
 خست کانی در محبت و نه این محبت  
 تحقیق بدان در از شرف حکومت نایب و شریفی از محبت

بخت کسری که در محبت نماند و نه این محبت  
 و نه این محبت نماند و نه این محبت  
 تحقیق بدان در از شرف حکومت نایب و شریفی از محبت  
 این محبت نماند و نه این محبت  
 در محبت نماند و نه این محبت  
 کفره اند هر چه در محبت نماند و نه این محبت  
 بخت کسری که در محبت نماند و نه این محبت  
 که این محبت نماند و نه این محبت  
 بصیرت و اگر در محبت نماند و نه این محبت  
 محبت در محبت نماند و نه این محبت  
 در محبت نماند و نه این محبت  
 آن محبت در محبت نماند و نه این محبت



بكنه مستند من يديا من الاخرة كما يقين الكفاد  
 من المحابا القوي والو شبيه شاره من است جرات  
 بظنهم مستند در حقيقت انما سال كنه نه چه چه كه خانه انرا  
 خزانة كه كيف بكنه انما ضا ديا جبره انرا بكنه خزانة  
 خانه در خانه مستند مستند و بايد انرا مستند و شبيه  
 و عجبا به شين و مستند در خبر برز و برسد و مستند ان برز  
 كه او چگونه جبار و يكريم بخود نايست در نشا و آخرت در نشا  
 در خبر و خبر و پس از ان در قهيب و انكه در شبيه انرا در و مستند  
 چنين كرده كه انما انما عظما و فانا انما المعرفون  
 انما انما و كذا انما انما المعرفون و انما انما  
 بهر نمه و انكس بر آيه كه هيئات هيئات لما نو  
 چنانكه بهر از شعرا عرب بطريق استند انما انما

حيات ثم موت ثم بقية حديث خزانة بام عمر و مستند  
 ان هولاء المتكبرين بقية الادواح المحوسين  
 في مجالس الاشباح الذين انحصر عندهم الموقود  
 في المحوسين ببقية نظر همه من هذه الوهدة  
 والمقبرة الظلماء الى عالم التور والقياء واللا  
 الا على هم اخس و بقية و ادنى منزلة من ان يستحقوا  
 الخطاب كما يرا الدواب و ينالون تقريبا الجواب  
 عما يد و من مكنون الصبر عند الشوال سبحان الله  
 بهرگاه در هر يك شين نه كه در دويست و درم ظاهر شين  
 حرامه كليات رسول خدا در رخت صفت و انوه الرقي  
 الا على الناس الا و في والعيش الا على الله  
 ختمه من بهر در رخت و بقية و بايد انرا در رخت

که القدر و صفت و بایشان آنچه از صفت من حضرت  
 ایشان چنانکه هرگز ندیده بود و میان بد و خیر و حق  
 و باطل و داد و دادگاه حضرت رسول در حق القدر و صفت این  
 مسائل و الا حقه تمام اینهاست خود را در این مسائل مجسم  
 و ظاهر کرد و بعد از آنکه در هر حد و حدیث خود را در این مسائل  
 حاضر شد این است و بگوید که در هر حد و حدیث نفس الله  
 و ظاهر کائنات در هر حد و حدیث است و ظاهر کائنات در هر حد و حدیث  
 گفت آنکه اسبغ اهل بیته علیهم السلام و در هر حد و حدیث  
 اگر نه در هر حد و حدیث معلوم بود و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و حضرت رسول در هر حد و حدیث معلوم بود و در هر حد و حدیث  
 این هم معلوم بود و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 سید الشهدا حسین علیهما السلام در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث

در

و قدر و صفت و بایشان آنچه از صفت من حضرت  
 اگر نه ایشان را بجهت معلوم بود و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 حقیقت است و بایشان آنچه از صفت من حضرت  
 نصیب است و بایشان آنچه از صفت من حضرت  
 از هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث  
 و در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث در هر حد و حدیث



فصله را در این شکل خط و ابر است نسبت ایشان را در این  
 معانی است و این قرآن چون نسبت این عوام است تعلیم  
 انفس را که بجهت خویش را بیاورد و نسبت خود مختص را که  
 کرد و در حد و اول بعد از این دو که گفتیم در حد  
 بنام است و است که در حد است این مختص در حد است  
 او است و در حد است و در حد است این مختص که در حد است  
 بر که در حد است و در حد است و در حد است  
 من که در حد است و در حد است و در حد است  
 که آن است و در حد است و در حد است  
 و در حد است و در حد است و در حد است  
 و لا یفقد الله و لا الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 الی القور این مقام است و ظاهر این است که

حمد

حسنت خبر از آن داده پس این مرتبه هم حسنه حکم نسبت  
 زیرا که ایشان بوضع خاصه هم ظاهر از جسم صادر شد  
 چون جسم ظاهر است و به ثبات و به حد جسم در حد  
 در حد است و در حد است و در حد است  
 روح و در حد است و در حد است و در حد است  
 چنین است که لا اذ و لا اذ و لا اذ و لا اذ  
 حق الا ان اولیائی بکفرهم من العلم ما یلحق الظلم  
 من الملعون هم شر تر از او است و در حد است  
 که در حد است و در حد است و در حد است  
 حدش و در حد است و در حد است و در حد است  
 رسول خدا است و این المؤمنین گفت و یا اخلص فی العلم  
 فتوکل القلیل و در حد است و در حد است و در حد است

به وجهی تقلید کثیر و فانی دید به غیر و محو کلیه  
قلیل و فانی دید به غیر و محو معلوم است هر که بداند  
خوار نشاند و می رسد بیکه و قوت و شکر است بداند  
و آفتاب طفت و از شرق و از جنوب نماید چاره  
رویت بود و نور خشنود و هر که بداند هر چه آید و خوار  
می شود چاره قص و تیره و کدر و عیوض و ال و غیب و دیگران  
دل شود نور و روح گشت همه هفت شب بداند میگردانند  
و چنان قرین بداند نیز بداند شود و چنان نور الهی  
و لایق خست است بکده خرد از او خوار است بیکه و دیگران  
الاف شود و تقابل و بر مبدل الارض غیر الارض  
در خانه بکده خرد از او خوار است بیکه و دیگران  
الحبيب انی مدنی و احدی مانت محاسن الف

وحرر

42

[illegible]



که تا مشر از دل از حیوانات جدا و ملک کالای نظام  
 اضلوا و تلك الذين خسروا انفسهم من جنس نفس  
 و شرح و صفات او کما در خصایص بزرگ است که لا یطهر الا بالزکاة  
**فصل** در بیان چهار درج و درجه اول مشر که کوره و آن  
 همه مال و پیشانی است و لذات و لذات و لذات نفس حیوان  
 و جمیع حیوان است و نهایت چنانکه حق قلم درین بیان میرسد  
 زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین  
 و المناطیر المنطرة من الذهب والفضة والحیل  
 المسومة والاعطام والحریث و ذلك متاع البهائم الکلی  
 و اعلم عند حق ملک که حق موجود درین لذات  
 حیوانه و لذات حیوانه و طبیعت و دنیا و حیثیات آخرتند  
 عادت دارد و خلق بعضی بصر و سحر و در درجه

و در درجه و قدرت با بدیم و شرفات محسوسه کرده و هم که  
 مطیع و فرمان بر دارد و حکم پذیر نفس آواره است و در  
 قوا و بهای که مرید که بر میان است و ملک را احاطه شیطان  
 و هو اگر داند جنود همی بر نفس او سلطان عقد فرشته  
 سرور دارد و لا هم ملک در رخ و بر اسر کنون در محکم جمیع  
 بجز این احوال و سلاطین و جمیع سلسله بعد از این که تا کون  
 حشر و اینهم اند که هم و نایب و سلسله حشر  
 شرم نایب تر از شهادت و ملک است و در سلسله سیرت و دنیا  
 روح و ملک خلق حسن که در شرف است که عاشر عالم است و عاقلان  
 و در درجه و لذات و لذات و آن است و در درجه سیرت و حشید  
 و هم که آینه دل یا که تا یک نفس او را معرفت الهی در نور  
 بعد از این که شرف و لذات و نفس و که در درجه











و قصور معرفت و محبت قوه شهودت خود را از کمال  
حق تعالی و برهانان این شهادت بر دیگران غرض از  
نمایه نمودن آنست که در آن فرمودات و احکامات است  
بظلال الله فلا اله الا الله و لا اله الا الله  
یعنی چون و نتیجه این حرکت بگویند که حرکت جز از کمال  
کبر و کثرت و بزرگوار است که الیس فی حقیقت شوی  
للتکبر **فصل** نشانی از کمال و جلال  
تبار و درجه بسیار است تا آنکه هر چه کرده و کرده  
این دو هر دو تیرا کرده اند اکنون در این دو معنی  
که گفته اند اثرات و آثار بسیار است و محبت و معرفت  
غیر از آنکه گفته اند محبت و معرفت و محبت و معرفت  
و چون که این دو معنی را که این اثر در حضور و کمالی مانع

لهو

**فصل** در بیان توحید و معرفت نفس و معنی محبت  
دل و معنی محبت است فانیها الا فی الانظار و لکن فی  
القلوب الا فی الصدور و محبت صبیح صدر و غایت  
و محبت صفا و دل رنگ نصیب و بدین است از کمال  
از یاد حق و من اعرض عن ذکره فان له معیشتا  
و محبت یوم القیامه اعلی در آنکه این چشم و گوش و  
آزم حجت را بدین پیچند و مشهود و محبت و قراین  
بدان است هر دو را که میرزا و میرزا و اینان را  
و گوش و دیگر است در آن محبت و در محبت باقی است از کمال  
و معرفت است و از کمال محبت است تا آنکه این حقایق  
و در این محبت از کمال و در این محبت و در این محبت  
معرفت نفس را در حال و در کمال و تا آنکه این محبت





و هر که پیش برده بود بهر است که پیش برده عالم انوار است  
 همچنین هر که پیش برده است جهان و عالم است پیش  
 و در حق و حقیقت و هر که چشم و پیش گوشت را به معجزه و قوت  
 که است و عالم روشن از دیده و پیش از یک و عظمه است  
 چشم که در کار کار = سیاه و مشک و مشک و مشک  
 و ای معجزه و معجزه = چراغ برده و اگر است و اگر  
 چرا که هر که معرفت حق را با برده و احوال و می خد که خدای  
 شناسد کشف و برده و برده است و می خد که خدای و صفت  
 من را حق و حقیقت و حقیقت من حقیقت انوار است  
 برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده  
 سینه و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده  
 پس سینه و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده

گفته در دانش و هر که عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه  
 و الملائكة يقولون عليهم من كل باب وسلام  
 حق و حقیقت و هر که الملائكة و الملائكة و الملائكة  
 و حقیقت من کل امر سلام حق مطلع الفجر و حقیقت  
 شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله  
 باشد که هر که برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده  
 حقیقت گفته و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده و برده  
 پیوسته است چشم و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه و عظمه  
 الموقف الحق مطلع على الاقدار و في الحقيقة ان سینه  
 گفته و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت  
 اگر که پیش و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت  
 اگر که پیش و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت و در حق و حقیقت













بصورتی که در وقت محو غایت بر دل نماند و میگرداند چنانچه  
 علامه در این کتاب و در حدیثی که در این کتاب است  
 که در زمان محو غایت در این کتاب که در این کتاب  
 مستغرق گشته اند و در این کتاب که در این کتاب  
 غایتی که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 چون این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 الامارات و اما کن و انقضاء علی ما نقول من کلمه غیر  
 آنچه در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش  
 که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 تا آخر این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 و بعد از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

بصورتی که در وقت محو غایت در این کتاب که در این کتاب  
 حب و غیره که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 بشود که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 غیر این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 آن کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 پس در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 و بعد از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 چگونه در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب











الآخره خافلون نه است اندر این معلوم فرستند  
در هیئت بدین و ترک جاده شهرت و صفت و صحبت و عبادت  
از راهم و عادت خلق غیر عیش و بازی و سرور و دل و صفت  
ایستاد و این علم اسلام را عیسی نور معرفت در شکوه آید  
خاتم نبوت و خاتم ولایت علیه السلام که در آن نور حق  
بر دل جمیع سالک فرستاده و در شرف همگی و از برای آن  
نور و الهی صورت ملکوتی چه نورانی است که در آن  
دل و تنها در راه بیان طلب ترک کند و در راه یزید بروی  
قرآن و اهل بیت خیر آخر الزمان صلوات الله علیه و علیهم  
و آله و عترت و استوار از راه بیان پیغمبر محمد افی باریک  
فیکم الشکوک کتاب الله و عترته ما ان تسلم بهمان  
تستولوا بعدی ایضا و کتاب الله علیه علیه علیه

من السماء الى الارض و عترتی اهل بیتی که در آن  
و کتبت باکت که در از غیر علم و پیغمبر در آن که نهند  
بهمین در حدیث آمده و در غیر الفاظ مشترک کتبت به است  
که از پیغمبر ام بصیرت و یقین در غیر غایب **شود**  
دان و در قرآن بر کلمه شینه از آن رسن کفر و دانی که  
هر رسن در نیت بر سر ایستود چون ترا مطهر بر باله بود  
هر که را در او بر میبود بود و بدین روی بر سر بود بود  
هر که دیدن شخص بر یک کلام خیره معرفت باطن هر که را  
نه است بر شنیدن حدیث در از راه درایت به ولایت  
بطریق اولی فایده نخواهد بخشید بلکه بحث چندین خود را  
و صدور خیر بر فیض بد کثیر و بعدی بد کثیر الکتاب **شکلا**  
و از باب دوم بتمام بر مجروح سماح در ولایت فایده از راه بد



و نیز این تصحیح کلام الهی نور عرفان ارزانه عواس  
عظمت و القیاس نه گشند و هر سال که از حواله طرف عقل  
پن خور دین کنند مگر مشق و شروع در دیدار و عبادت  
فردا که بخت و خیف شود شرمند و هر دو در  
این عواس اگر چه در هر مرتبه الهیانه و هر چه  
در حق نفس برین عواس نموده است که در اول کور  
ناقص بقوه است و عالی از صبح علم است و این در این  
کتاب نهایت در این که بر این نقوش و هر دو  
ارزاک میکنند و از صورت بعد از هر نه و شصت  
من هفت حاشیه علماء در این عواس نه  
از قوه نفس اراد و لیکن نور حدش و کف صانع  
مرجع و یا سلوک و در این قاطع قطع و طریقه

فانیان طغیانیان را میست . تیغ چو این ارزان و نه پند  
که چو این طغیانیان را کار شو . تیغ چو پیش در انقضای  
عالم هست و دم و فکر خدای . همه باریچه اند و ما اطفال  
صیر هر که در ادراک و عقد طغیانی پیش از رزقش هر طغیانی  
تن مان اندر جسمانیات خواهد در در انقضای قضا  
تکرار و یا کوکب حکومت مجرایه این شعور در کلال  
در ضلال چشم و گوش و دلال طبع و ذوال عقد و پیش  
فرزند و در نیقلب الیک البصر خاشا و عو حیر  
پرسینه کمال افریننده . نه غیر سر جهان و عینده  
چو جابر حیران از ادراک در کلمات و قوه نظریه عجزیه  
نظر از ادراک اوقیات امور اخروی عجز است و این  
سوفت از قیامت در قدر عجزه نه ادراک و نه عجز

کتابت  
در این کتاب  
چون





الیه صورت پرست نه فرستاده که بگوید منم همه در راه بصیرت  
و سلامت قبل از رفت چشم و غیظ و خشم و حسد شفق  
علیت نه اندام مذکور در صورت و چون راستی بدین  
روشن در حقیقت و منصب و لذت مال و دینیت و غیره نفس  
انارده بگو و حلیت و آنچه بدان مانده از او هر نفس غافل  
و در اصول جنم است چنانکه روح در نفس پیدا کرد و فرست  
روح نه از علاج آن و فرزند جسم فکدان را فرستاده که چنانچه  
اطباء و سلف از علاج آنکه در این صفت از حضرت عیسی  
علیه السلام منقول است که گفت هر که در علاج آنکه در این  
صفت خستیم و از علاج خود مرگیم و هر که از علاج آنکه در این  
صفت است و هر که از نفس نه چنان است و هر که از نفس نه چنان  
است و هر که از نفس نه چنان است و هر که از نفس نه چنان

تو منم بگفته خود را و شش منم و از هر که خود نه است  
و تعزیت تو هم که گاه است شبیه ام و احوال غیره چنانچه  
دیده و در سر کورت خوانده و اگر کار افرات را در تو نه  
خود بر بگفتن او با مستبد که دید و اگر از او که دنیا دار  
از تو و خود هر که گاه است و سلا و العدل مقید بگفته بودی  
و اعلم عند الله چنانکه در این صفت در اصول جنم  
در پیش چنانچه است و در بگفتن از این صفت است و در بگفتن  
در لذت و لذت معات این چنانچه است و در بگفتن از این  
و در خود بگفته و در بگفتن از این صفت است و در بگفتن  
از این صفت که این صفت را بعضی از آن در بگفته است و در بگفته  
در نفس نفس میدان و در حد و علاج آن در بگفته است و در بگفته  
در بگفته اطباء و از این صفت از تو و از این صفت از تو











انبیا و ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 با حفظ احوال و رعایت احوال این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 برادران است و فرقی نیست بین این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 خداوند بزرگوار خداوند بزرگوار خداوند بزرگوار  
 کل آئین با الله و ملائکه و کتب و رسوله و انبیاء و اولاد ائمه  
 و ملائکه و کتب و رسوله و انبیاء و اولاد ائمه و ملائکه و کتب  
 و انبیاء و اولاد ائمه و ملائکه و کتب و رسوله و انبیاء و اولاد ائمه  
 در احوال و رعایت احوال این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 که فراتر از این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 برین قرآن راه یقین است و در اینجا کتاب را در این  
 قرآن و اولاد ائمه و ملائکه و کتب و رسوله و انبیاء و اولاد ائمه  
 چنان هم بر این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه

و عده و جهان و خیر ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 خدای عالم و ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 اگر نه عایش زرق نور است و هر چه چیز ائمه و اولاد ائمه  
 دل را چشیده است است و در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 صبرش و احوال را در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 بودن آوردیم و هر چه در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 صبرش است و هر چه در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 چندان هر چه در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
**صلی** در میان پدران را چندان و هر چه در این ائمه و اولاد ائمه  
 و هر چه در این ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 بصیرت ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه  
 من عده و خدای عالم و ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه و اولاد ائمه



لنفسه و من عی علیها به آنکه آنرا که می کند کفر برین  
 از جنس بدیم و اقامت آنرا برین که می کند آنکه هیچ  
 انسان مستعد نیست روح و سرین اگر چه بجهت کثرت حق  
 با آنکه آنکه تمام است آنرا برین که این حق می کند  
 هر قاعده در این و هر سریش به هر که در مقام کوبه  
 و نظیر در این و هر که در مقام کوبه و نظیر  
 این حق علم است و آنکه آنرا که و علم ادم الاستیاء  
 کلیه و هر که را به این که با هر یک که به هر که  
 و ما نشاء الا له مقام معلوم و هر که در این که  
 گرفته اند و قالوا لا علم لنا الا ما علمنا انک انت الهم  
 الحکیم و آنکه در این که در کلام این است که  
 خدایم خود را که چون و هر که را که در این که

مکرر

مخلقات مخصوص است به آنکه آنرا که حق در این که  
 روح سیرانه فاعله و هر که در این که در این که  
 و بسی آنکه در این که و هر که در این که  
 دست به هر که در این که و هر که در این که  
 تحمل میکند و هر که در این که و هر که در این که  
 و در این که و هر که در این که و هر که در این که  
 که در این که و هر که در این که و هر که در این که  
 اسما الهی که در این که و هر که در این که  
 در این که و هر که در این که و هر که در این که  
 از هر که در این که و هر که در این که و هر که در این که  
 مردم از هر که در این که و هر که در این که و هر که در این که  
 نابد و هر که در این که و هر که در این که و هر که در این که







لیکن آن علم و معرفت است که در جهان هرگز نرسد  
 نسبت به علم و معرفت دیگر که در این جهان است  
 علم به آن اندر روزی که علم حق در آن روز که  
 عزیزتر است از کار دل و کار فکر و تخیل و تخیل  
 علم که از سرای دل است که در هر علم که باشد  
 و کار هر روز که در هر علم که باشد  
 میان جسم و روح است که در هر علم که باشد  
 از اینجهان و آنجهان است که در هر علم که باشد  
 از لایق حق نام حق و حق است که در هر علم که باشد  
 و از حق است که در هر علم که باشد  
 طریق طلب فی علم است که در هر علم که باشد  
 و آن ملائکه لطیف اجتناب طالب العلم است

و آنکه بتغیر طالب العلم من فی السماء و الارض حق  
 الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل  
 علی ضایع النجوم لیلته الیوم و ان العلماء و رثته  
 الانبیاء و انهم لم یورثوا دنیا را و لا درهما یکی  
 و در حق العلم من اخذ منه حظ و افاضه و رب  
 این حدیث را در نیکو آید و تحقیق کند در هر علم که باشد  
 از هر معرفت و معرفت است که در هر علم که باشد  
 حدیث و حدیث است که در هر علم که باشد  
 چه معقول و در هر علم که باشد  
 که ام است و شمس هر روز که در هر علم که باشد  
 در این است هر روز که در هر علم که باشد  
 علم در هر علم که باشد









اندر دای خشن که بخت و کما در خشنده اند دعا ای قرار  
 تا آن علم در آن پیشان قرار یافته و مجود آن سبکتر از آنکه  
 در پیغمبر خدا در آن مجرورده که آن من العلم کسینه المکنون  
 لا یصله الا العلی بالله فاذا نطقوا به لم یسکده الا الله  
 الغنی بالله کدام است و چه علم است در معبودان سزاوار  
 و شونده با هیچ اندیشه سبکتر در معبود که است به چون در کسینه  
 اگر چه علم چنان است در تو دانسته و یا به در دانده و معذرت  
 کبریه پس حق قایل بر او چه بین مواضع در قرآن نیست مری  
 بعد از آنکه تنقید مشایخ انا محمد در جماعات جملة علم در  
 القول دین تو بر میان کرده اگر چه علم به به در آنست و بطریق  
 تنقید و شسته و آنکه حضرت امیر المؤمنین جبرداره و در معذرت  
 شست لا و قریب سبعین بعین من تفسیر الفاشحة الکتاب

العلم

آنکه امیر حق بر طریق معبود و فرارفت و همچنین از حضرت  
 ازین تعبیرین منقول است که فرموده آنی لا کتم من علم  
 الی اخر هذه الابلیات چه علم مراد است و کدام علم است  
 در رعایت شرف و عزت از فقها پنهان است و جمیع کتب را  
 از اکثر می شنیده العیاذ به و قد ثمران رایت پرست و کما  
 و مستوجب گشتن میانه همچنین آنچه از این عباس ضربه  
 نغشته که لوف کبرت لکم ما اعلم من تفسیر قرآن خلا  
 الله الذی جعل خلق سبع سموات ومن الارض  
 صلتهم یقتنل لالامه پنهن لرحمونی و فرموده  
 تقتلونی انه کافر چه او یک صریح و تعیین با بر و آنکه  
 شریک بجهت اند و انعم شریف غرزدان مغرور می  
 در رعایت شرافت و وقت است از دیگران مخفی نموده آن









که خود برده برده را بر کنه باب مکره آمدن در  
 روز غرض شمع خوش است اینکه در است و نور از  
 آن راه آخرت را می بیند و هر که در آن در تحسین آن نور که باشد  
 یا طاعت و اعتقاد و محبت و ایمان در دین عالم بدان در  
 روز نشیند و در آنکدام هم در راه آخرت در  
 کلام اهل کلام بر داشتن بر هر یک و خود را می خرد و است  
 آنچه می بیند نور و حب و دلی در آنکدام است و نور فائده  
 کند چنانچه حالت امر خود در این ایام معلوم شود و نور  
المناجاة و المناجات للذین اسوا النظر فی انفسهم  
نور که قبل از خواب و آنکه نا انصافان و انصافان  
لذات بالجنة فی الرحمة و ظاهر من قبله العذاب  
بیاد و نعم الله تکریم هم قالوا لعلی و لکنکم فتنم انکم و

نور

و ترقتهم و انتم و فتنکم الامانی فی عالم ابراهیم  
و فتنکم بافتد العز و اید و فتنکم بصلاح نفوس و فتنکم  
و شهرت اگر خود را فتنه و اید و این که در آنکدام است  
شمع بدان در آنکدام است و اینک در آنکدام است  
گروه و اینک در آنکدام است و اینک در آنکدام است  
بهر شریعت است و غرت نماز چنان در آنکدام است  
که پیش از آن باشد **مس** و چشم خوشی من خود را که  
تا خود پیش رویت بر آنکدام است و اینک در آنکدام است  
من خود که در آنکدام است و اینک در آنکدام است  
قالوا انوارهم است و این که در آنکدام است  
باب چه باشد و آنکدام است و این که در آنکدام است  
نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور





گفت خاک و در درخت است <sup>و بر درخت است</sup> <sup>و بر درخت است</sup>  
 هر چه دانه و ریاض و عرق است <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 لغصه آید ز قوت هر دانه <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 و در آن محراب چشم دل کرد <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 بچو آن قوای غریبه است <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 که تا دانه در درخت است <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 میان سبزه و لاله سبزه <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 بیک دانه و قیاسی میزد <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 و محال است هر دل را <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 دل میزد <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 اصدر هر دل و محراب <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>  
 اینکه دل نام گفته <sup>و در درخت است</sup> <sup>و در درخت است</sup>

فصل سابقه معلوم شد ایمان خفیه را از ادراک  
 ولایت خوانند چنانکه الله و قیالذین اصولیست  
 من الطلقات الحاقه و دانی است بر آن نور در درخت  
 بر دل نیده مرآه و در سبزه آن تقرب خود راه مدد  
 و جوهر در زنجیر جواهر حقول و در آن سفر نرسد که در آن  
 جان پیش از آنکه این نور بر دل نرسد که در آن نور  
 آینه صاف و مجسمه گردد و در آن نور و در آن نور  
 بر دانه و آینه چون کسب القوه شریکه و بعضی از قوه بعد  
 مرآه و سبزه چنانکه حال محراب و ضیاء شریکه  
 بعضی از قوه بعد نمانده اند و در بعضی از قوه سبزه  
 قیود و محال است از سبزه و لاله شریکه و آن قیود  
 اندر طاعت همه از سبزه و لاله شریکه و آن قیود

بطریق اولی در این باب و حق است چنانچه شایسته بدان و مستحق آن  
 و مودود که مشبه کشتی الطلب شده است و مستحق خیر است و همچنین  
 در حدیث ثانی تلویح هم من مدی ذلک فی کمال الخفاء است  
 تحول باطن است بر روی طبیعت حادث است بر مظهر الوجود  
 که به این جا که تحقیق این مسئله نیست زیرا که در کلام  
 کشیده می شود و آنکه چه مقصود از این و رسانده است و در میان این  
 که شایسته این چه است و محسوسات را پنج چیز مانع و محاسب سپاس  
 در آنکه در وی که مشرف شود صورت را به **حق اولی** نقصان دارد  
 و این است چون هر چه از این شایسته باشد بلکه گفته اند که گفته اند  
 در این جمله که در **حق اولی** است که در آن است و حقیقت بر او  
 را خواهد است که از گفته اند و مستحق که **حق اولی** که گفته اند  
 صورت است و معروف از آن هر چه که شایسته است صورت است

**حق اولی** که گفته اند در صورت مطلوب و محاسب در شایسته  
 شده و **حق اولی** که گفته اند در صورت مطلوب و محاسب در شایسته  
 محاسب است که نام است تا در شایسته در آن محاسب و محاسب  
 سائر از این تحقیق است که دل در شایسته است که در تحقیق که تحقیق  
 حق و تحقیق است که شایسته محاسب که خدایا کائنات به دارد  
 بر او کار دارد به محاسب که خط طبع است و گفته خدایا محاسب  
 که گفته اند که در میان ما الاشیاء اما محاسب خدایا  
 در علم حق که سبب از این باب و مانع نقصان **حق اولی**  
 نقصان در هر حال که نفس و گفته اند که گفته اند نفس که گفته اند  
 که گفته اند روح است که گفته اند از آن خاک و آب بدن هر چه  
 همچنان که این در کمال و شایسته در سبب و در علم و در علم  
 در شایسته نه تنها است نفس این گفته اند در کمال و در علم



















خداوند عزوجل ان شاء الله تعالی در این کتاب  
چو رسد اکثر مردم بفرز محبت بجز حق تعالی و خداوند  
ظاهر الخلق دنیا و همه عن الاخرة هم غافلون و در  
آیات الهی مکتوب است و اینها را خداوند در تورات و انجیل  
اعراض کرده و کاتبین من ایتم فی السموات و الارض  
یروون علیها و هم عنها معرضون **فصل**  
امیده خشنود بیکبار که چون مرد کار خستد و کار  
بنا بر این دایره را در هر روز پنج بار در هر یک  
از این دو خط خواند کار او بجز آن را چه چشم از کار  
آنچه بکشد از کارهای دنیا و این چشم را بیند و در آن  
پیش از آن نیست که در نظر او فرو شود و این را بیند که  
و عزرا نیز فرمود است خنده باد و جعلنا السماء سقفاً  
عزرا

محفوظا و همه عن آياتنا غافلون **فصل**  
که تو هر روز نصف شب سی و چهار مرتبه شری و زیارت  
آن عزرا نموده و این را از بهجت می دانند و این را خداوند  
میز خطه چندی می بگوید بفرمود نام آن سیر و قسم در آن  
یکه لا افسد عواقع النجوم و الله لفسد لوقلمون  
عظیم و بت معبود و نصف روض و عرش عظم و محمد استوار  
رحمت سیر و **فصل** عایا ای شریح عادل و بهایه بکین  
اگر کسی روز معلوم سازد و هیچ از کارهای دنیا نماند و در  
عمر او آن فرض عین است و هر روز در هر روز که نیت و دیگر  
فرض در آن تمام عمر را به آن و بت عرافه عزرا و هر روز  
در جواب چه نظم گفت بعد از آنکه راه محمود و عن و در پیش  
و شریح در شش و پنج نماید در مقام او شمر و عبادت آن







مخبر شیده اند که بفرستند و من لهذا علما را بفرستادم  
بر دل و آتش ایشان بسبب تقالید و عادات و عیال و فانیات  
و بعد از آن از راه دل بر این آمده و در جانب حبس و محنت  
موجود و همه شش و رو و اندامی را در محنت و محنت و محنت  
لذت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
علم و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
اولی فقر و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
چنانکه در این محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
که ایشان را در محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
بعد از آن محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
مستوی است باین طریق و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت

باز

که از خبر آن آید که در **فصل** در آستان علم و علم  
نفع ای شریع و دل و آیه بقید شناسی و قدر اگر لحظه باشد  
خانه درین آیه مبارکه وَمَا أَمْرًا إِلَّا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خِفَاءً وَتَقِيُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا  
الزَّكَاةَ وَذِلَّ الدِّينَ الْفَقِيرَ مَعْدُومٌ خود را این  
اعمال بداند و علوم و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
در این و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
راه نبرد سلامت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت  
وَقِيلَتِ الْإِشَارَاتُ وَمَا خُفِّلَتْ إِلَّا رُكُوعَاتُهَا  
فی خوف القیل به آنکه علم و نفع و علم و محنت و محنت و محنت و محنت  
از آنکه شش و رو و اندامی را در محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت و محنت

اللهم اني خوفي بك من علم لا ينفع وقلب لا  
 يجتمع ودم غدا لا يجمع <sup>بما</sup> رزاقه قد فسد وخرده <sup>بما</sup> كبره  
 روايته <sup>بما</sup> يشوه كبره <sup>بما</sup> اناها كانه <sup>بما</sup> استبراره <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 وقبوله <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 الحديث <sup>بما</sup> اشد من فتنة المال والاهل والولد <sup>بما</sup> كعب  
 لا يخاف وقد قيل لست بالمشرك ولا انا <sup>بما</sup> المال انه  
 نبتناك لقد كدت تركن اليه شيئا قليلا <sup>بما</sup> ربه  
 كعبه اذا طلب <sup>بما</sup> اهل الحديث اذا عرج او ساق <sup>بما</sup> طلب  
 المعاش فقد ركن الى الدنيا <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 حديثه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 ادركنا الشيخ <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 العالم بالسنة <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه

من اهل العلم من يكون مسير في الاخرة وهو  
 مقبل على الدنيا وكيف يكون من اهل العلم <sup>بما</sup> طلب  
 العلم <sup>بما</sup> لا يعلم <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 يتفقون <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 الدنيا <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 الكفاش <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 وقولهم <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 يتفقون <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 ابن يعقوب <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 المؤمنين <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه  
 حضرت <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه <sup>بما</sup> ربه

عالمه اخذ بعلمه فهذا نابع وعالمه تاولت لعله  
 فهذا حاله وان اهل النار يتأخرون عن  
 ربح العالم التارك لعلمه رجعت امير المؤمنين  
 در كن ب كوه ديدت كوه مرور ايها الناس اذ علمتم  
 فاعلموا انما علمتم فكلكم يفتنون ان العالم الفاسد  
 غير بصيرة كما الجاهل الخمار الذي لا يقين عن  
 بل قدمايت المحجة عليه اعظمه والمحجة ادوم  
 وعلى هذا العالم المنسلخ عن علمه منقاع علمه  
 التفتين في جهله وكلامه ما خاين باين وازجرت  
 ادم بغير حمارق محروكيت من اراد العديت لبقعة  
 الدنيا لم يكن له في الاخرة نصيب ومن اراد  
 خيرا للاخرة اعطاه الله خيرا الدنيا والاخرة به

ادم محروقا راديت بت كوه مرور من طلب العلم ليليا  
 هي به العلماء او بما روي به الفقهاء او  
 به وجه الناس اكنة فليتنبوا مقصد من  
 ايات خزائن وادوات واجبا ودرج باب اربعة وثمانون  
 و تقدر درين مختصر تصديقت بكنتم بايد و معلوم بكن  
 بائد كنه و بجه در باب ديدت علم بعد واقع نده و غير معلوم  
 كنه شفه بائد زيرا كه راستن معرفا الهية ازين نقايق  
 و غير مستحق است و در همه امر را است و راستن ان عين  
 و هر چند در اينده دانسته شود بجه كنه و كيفيت بقدر است  
 و اما علم مستحق بعد است و از علم بعد است و كنه شفه است  
 راستن ان بقدر علم واجب كنه است و بائد در علم شفه است  
 ابا لافرت است و انغير از اين و بوضع چو نه و الله



الله سبحانه وتعالى  
 رزقنا الرزق من كل شئ  
 كما خلقنا من نوره  
 التفسير في معرفة الله  
 والتعريف بالعلماء  
 فهو عبد استولى المعرفة  
 استقر ما شاهد من الحلال والكبرياء  
 تعلم علم الحكم الا لا يدركه  
 غير عالم بالله وهو يعرف الحلال والحرام  
 الا حكم الله لا يعرف اسرار الله وعالم بالله  
 وعالم بالله فهو عالم على حد مشترك بين  
 عالم العقول والحواس فهو عالم مع الله

ما يحب له وقاية مع الخلق بالشفقة والرحمة  
 فاذا اجمع من ربه الى الخلق صار معهم كواحد  
 كما نزل اية من الله واذا اهل اية مشتغلوا بذكر  
 وخدمته فكانوا اية من الخلق فهذا سبيل المسكين  
 والصديقين وهو المراد بقوله سائل العلماء  
 وخالف العلماء وجالس الكبار المراد بقوله سأل  
 العلماء العلماء بامارة خير العالمين بالله فاستجاب  
 هذا الحاجة الى الاستفتاء وانما العلماء هم العالمون  
 بالله فامر بحال القسم وانما الكبار هم العالمون  
 بهما فامر بحال التسم لان في بحال التسم خيرا للدارين  
 والكل واحد من الثلاثة ثلاث علامات فالعلم  
 بامر الله الذي كمل اللسان دون القلب والعقل واليد

من الخلق دون الرب ولا تخفاء من الناس في السما  
ولا تخفى من الله في السر العالم بالله والقيام  
صحي ما ذكره الله القلب لا لسان والوقوف  
خوف الرب لا خوف العصاة والحياتيا لم يخل  
على القلب الامناء العالم واتا العالم بالله واما  
له ستة اشياء الثلثة المذكورة للعالم بالله  
مع ثلاثة اخرى فكونها على الحق المشترك  
عالم الغيب والشفاعة وكونه معا للسلطان وكونه  
بحيث يحتاج اليه الصالحان وهو متفق معهما  
قل العالم بالله واما الله كمثل الشمس لا يرد ولا  
تفيض ومثل العالم بالله كمثل القمر يكل تارة  
وتنقص اخرى ومثل العالم بالله كمثل النار

بدر

بحرق نفسه ونفسه خيرة بين انوار علمه وصوره  
بغيرت مقول منور كروى من شفاة قلبه والادب  
از غور علمه وظهره على وجهه وانه رخص الله  
يا ارحم الراحمين اولى شئ به اراغيبها وحبها على شئ  
جوت دلايت وامر متعلق وطهارت اية الكرمية  
انه بعد ارفع في كبره ارفع في شئ به ارفع في  
شئ به ان علمه وظهره على وجهه وانه رخص الله  
ان بعد ارفع في كبره ارفع في شئ به ارفع في  
صريح الامور من شئ به ارفع في شئ به ارفع في  
وشئ به ارفع في كبره ارفع في شئ به ارفع في  
وشئ به ارفع في كبره ارفع في شئ به ارفع في  
وشئ به ارفع في كبره ارفع في شئ به ارفع في













شیخ ابوشمرد مراد کز  
روز در فلک در محفل  
نقش چرخ نور خدای  
در کف خفته شیرین  
نقش بر کار هر کجا  
وید اگر صفحه کاغذ مارک  
شماره ای که در بعضی است  
روزی که از درسم خوشتر است  
در محفل هر طرف که در  
خبر بر درگاه نواز  
نظر اهل خجسته و دی  
مردم دیده اش چشم پر  
دست در کج در محفل  
شکر از غایت  
شماره ای که در بعضی است  
نقش بر کار هر کجا  
وید اگر صفحه کاغذ مارک  
شماره ای که در بعضی است  
روزی که از درسم خوشتر است  
در محفل هر طرف که در  
خبر بر درگاه نواز  
نظر اهل خجسته و دی  
مردم دیده اش چشم پر  
دست در کج در محفل  
شکر از غایت

کف خجسته در کار محفل  
همایس گویا در محفل  
خجسته در کار محفل  
در کار محفل  
نقش بر کار هر کجا  
وید اگر صفحه کاغذ مارک  
شماره ای که در بعضی است  
روزی که از درسم خوشتر است  
در محفل هر طرف که در  
خبر بر درگاه نواز  
نظر اهل خجسته و دی  
مردم دیده اش چشم پر  
دست در کج در محفل  
شکر از غایت











کمال و اولیای پاک و آن شهر بر پیش حضرت حضرت اولی  
در وقت حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
در وقت حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
و اولی که معانی ملک باشد تا فانی شود که بقصد آن و آن  
نصف بر پیش حضرت حضرت اولی در وقت حضرت  
حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
نصف و آن شهر بر پیش حضرت حضرت اولی  
در وقت حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
در وقت حضرت در وقت حضرت در وقت حضرت  
مقام قدر بر آید که گفته آن باب اولی در وقت  
و آن که در آن چاه باشد تا ملک شود و آن شهر

۱۰۰

فہم  
تصویر ۱۰۰

[illegible]































دریا قطره را هم کرده اند و چندین فایده تا که در قرآن است  
و حیرانی در درویش است بدو انصاف و چندین دفعه شخصی  
در نفس او که در آن فکر معقولات است بذات حق که  
محسوس است و نه بر تو و در آنجا که حالات است ای و کرده و در  
او که از امتداد طهرت بعد بر کرده است و پس بر پیش از  
قره است و صفات خسته گردانیده پس از آنکه طهرت  
در معصومین است و در دیگران که توان شمره و خاک  
فرموده غرض من قال و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها  
سوار نه کنه بر تو و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
طهرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
بد که تمام و اتمام کرده است ان شاء الله تعالی و در حیرت  
و اگر چه در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت

این حساب بنویس کرده باشد و حساب کنه از در حیرت و در حیرت  
در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
و کنه کار و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
برقت کنه و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
مطهر و کنه و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
عظیم الله و حیرت و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
شفا الله و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
طهرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
که کرده و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
داشت و در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت  
با در حیرت و در حیرت و در حیرت و در حیرت







تعالی اوله تفیک کروانی الیه افتد و انهم  
 ما خلقوا فذلک السموات و الارض و ما بینهما الا  
 بالحق هر چه در حق است که درجه بسیار کفایت کند  
 بهر آنکه تفکر بر هر چه که در عالم است و نظرها  
 بهین مفرغند و در مظهر حق بکنش از هر چه که  
 بر وجه کل تواند رسید و این سبب کفایت از هر ذرات  
 و جهت تفکر است و نظرها در تشریح حقیقت و تفکر و تامل است  
 توان بشمار و ان فی ذلک لآیات لیعکرون و در هر  
 آنکه است از تفکر شاعره غیر من عباده سبعین سوره  
 و جایی است در باب و در هر چه که از حرکت باشد که  
 اتفاق و نفس است و بر هر چه که از اشیاء است هر چه که  
 که در هر ذره از ذرات هر یک از این در هر ذره یافته و هر چه که

و لای

و کمال سبع حقیق در هر ذره شاهد نور ابراهیم  
 کرده شود سننیم المائتا فی الافاق و فی  
 حتی یقین ان الحق مداران است و از هر جهت  
 او بر هر چه که از اشیاء است از مبدعات او و هر یک  
 آنرا علی کل شیء قدیم و در هر ذره حق علم برده  
 کرده و اشیاء افق از معرفت موجودات و هر چه که  
 چنانکه است و حکمت در هر چه که یک مقدار است و این  
 صادر شود مانند علم بیست و شش و کواکب و سیارات  
 و اشیاء هر یک و در هر چه که از اشیاء است و این  
 است و بیست و شش و در هر چه که از اشیاء است  
 حکمت و کیفیات و جهول و هر چه که از اشیاء است  
 معنی و بیست و شش و در هر چه که از اشیاء است

سید



هر یک از کتب از پیشانی و پایانی و ابعاده و در قیاسات است  
و محاسن و خواص و اشکالات و آنچه باین جمله تنقیح  
دارد از علوم اعداد و معاد و سیر و احاطه آن آفات  
از معرفت ابدال و حسن و ان معلوم علم شرح به ظاهر  
از عظام و عظمت و عجاب و عروق و مبدی و مبدأ  
و هر کتب چون جواهر و فایده و اللات هر یک و علاج  
و معرفت و احوال هر یک و اولی مانند حجت در  
و معرفت نفس و کفایت ارتباط آن بر ابدال و احاطه  
و انصاف است هر چه از یکدیگر و هر یک کمال و نقص  
و هر یک و تقاضای ساق و شرف و عباد و در هر یک  
تنقیح از این حد و مکرر است در احوال و احوال و احوال  
معلوم و ان بنده است و اصولی هر یک است و هر یک

فصل سیم در خوف و عرف قال الله تعالی و ما فی  
ان کتم مومنین عما کفنه الله العزیز علی عاقبات و الخ  
فما لایات پس چون عبارت بر آید نام طریقه سبب  
مکرر و در دفع آن مقدر یا خودت و مقتر یا امر و عورت  
گویند که آن مقدر باشد و خوف عبارت خود از نام طریقه  
سبب وقوع مکرر و سبب حصول آن کلمه الوقوع  
به مطلق نظر عاقبت از انظار مکرر خوانند و در نام  
ایده نیز و اگر مقدر وقوع سبب معلوم بر نام حدیث  
خوف خوانند و سبب ان و تالیفات و عرف و خوف در  
سلوک از تالیفات و مایه چهره چون اگر سبب از کتب  
معاصر باشد یا سبب خوات و کتب گذشته در عظمت  
یا در ترک سیر در طریق ملک تقاضای هیچ غم و نه و خوف



و صاحب این اثر از خشت خالی سخن گفته اند که در نظر حق  
 متجلی شود که در خشت اثری نماند و خشت را خشت از  
 روزی که گشت **صلوات** و در آن قال الله تعالی  
 ان الذين امنوا والذين هاجروا وجاهدوا  
 فی سبیل الله اولئک یرجون رحمۃ الله <sup>مطلوبه</sup> بزرگوار  
 متوقع باشد و در زمان استیصال مبدء خلق بر سر خط  
 خط باشد که حصول آن است و متوقع و بزرگوار از قدرت  
 حق که لا محذور توقع حصول در زمان و در حد است که در  
 این خوانند و اگر دانند و متیقن باشد بر سر است  
 و متوقع و حسب الوقوع است در متصرف خط و متوقع است  
 بر این حد و در صورت آن است که در این حد  
 معلوم باشد و توقع حصول آن است که در این حد

خوف و تقابل در در سلوک در شکر و وفایه بسیار  
 باشد مانند خوف حق که در این حد است که در حق  
 کمال در رحمت بر در حق و در این حد مطلوب و در حق  
 بخاطر آن تنور لایق هم او و هم در حد  
 حق فصله و نیز در حق حسن و در حق نعمت  
 در حق و در حق رحمت او اولئک یرجون رحمۃ الله  
 و در حصول مطلوب او و حسب آن توقع در حد است  
 که انما عند حسن ظن عبدی بج و در حد است  
 مقام پس و تنویر آن که لا یبئس من روج الله  
 القوم الکاهول و البسین بسبب در حد است  
 اندر سر نه است لا یقنوا ان رحمۃ الله اما سالک  
 بر تبه معرفت رسیده و تنویر بسبب الله دانند







انکه ذات مدت ابراهیم و اعتراف بحج قال الله تعالی  
 لن شکوته لان یدینکم و لن کفرتم  
 ان عدای شدید و خا تخبر الامان نصفان  
 نصف صبر و نصف شکر چه مالک سحر چه ابراهیم  
 ابرای عام یا غیر عام باشد پس بر عام شکر می کرد  
 و لیکن ل و فایان و غیره و دیگر در هر وقت او بر مدت  
 بر استعالی هر یک از آن معتبر دیگر و توفیق یافتن در سوال  
 هر یک از آن معتبر دیگر پس اگر علم هر بر معتبر شد که در  
 بدین حد هم شکر دیگر چه که است سخن دیگر در این شکر  
 و چه که در اول است و غیره باشد و غیره و غیره و غیره  
 شکر که در این حد که غیره و غیره و غیره و غیره  
 این سبب فرمود لا احمی ثناء علیک كما امنت

علی فضلک و حق ما یقول القائلون در شکر است  
 شکر شکر بود چه شکر شکر است بر تمام که با تو و غیره  
 سم و کس و در تمام بندگی حق که خود و همه و غیره  
 چگونه در تمام که تواند بود چه او باشد پس شکر  
 آ آینه است در تمام که خودی دارد و سم را در تمام  
 در تمام که مالک است و غیره و مالک است و غیره  
 مقصود هر یک از شکر شکر است **فصل اول** در ابراهیم  
 قال الله تعالی و اصر فضلک مع الذین یدعون  
 ربهم بالغداة والعشی یریدون و جمعه زهیر  
 در اوست و استی است و ابراهیم و غیره و غیره  
 هم در اوست و غیره و غیره و غیره و غیره  
 باشد چون در اوست و قدرت نعمت هر دو در جمیع احوال



مردا شوند و اگر از قبیل و صیغه باشند در جدول و جدول  
و این مقرر شود که در آن مقرر حصول مراد شوند پس اگر  
حصول نتواند از ادوات بتفصیل حاصل شود در هر یک  
از این ادوات ثبوت خوانند و ثبوت پیش از حصول نیز و اگر  
در جدول بتفصیل نیز چون از ادوات مقرر شود از ادوات  
و تحت نام آن نیز ثبوت و ثبوت و ثبوت و ثبوت و ثبوت  
سودک باشد و در هر یک از ادوات مقرر سودک نیز ثبوت  
حاصل شود از ادوات نیز چون از ادوات مقرر شود  
و حصول نام بتفصیل سودک نیز ثبوت و ثبوت و ثبوت  
و این ادوات مقرر سودک و این مقرر و این مقرر  
این مقرر و این ادوات مقرر و این مقرر و این مقرر  
در این مقرر و این مقرر و این مقرر و این مقرر

از روی باشد هر دو در بر و در میان از روی درخت  
 هیچ غیر از خط را مناصد قنای نیز فرموده اند <sup>مفروض</sup>  
 خط حق در دنیا کرده اند یا گفته ثواب در آخرت برین  
 مفروض عین عین عین ثواب شکر شکر در  
 هر وجه رضا رسد از ارباب است منتظر شود از نیکان  
 که خط است این نیز به خط گفته است که لوقیل <sup>مفروض</sup>  
 اقول اربابان لا اری <sup>مفروض</sup> در شوق است قال  
 تعالی الذین اوتوا العلم الله الحق من ربه <sup>مفروض</sup>  
 شوق با حق است محبت به حق لازم خط ارباب است  
 که پیش از شوق چون شوق بگوید خط است قدرت  
 میر بران منتظر باشد در هر وقت نقصان به شوق  
 حاصل شود که خط است که در شوق تر شکر شکر







قال الله تعالى شهد الله أنه لا اله الا هو  
والله اعلم بما بالقسط  
معرفة شفق وچو چو در معرفت باشد ترين مرتبه از معرفت  
باشد آتش سریت هر که در شمس و ماه و ستاره و شمس و ماه  
معرفة چنان است که آتش بعضی چنان شسته و رفته باشد  
آتش نیز به صورت سر هم دیده باشد که هر چه از آتش و ماه و ستاره  
باشد مدام که در وجود الله در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در هر چه از وجود الله در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
و آتش چنان که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
در هر چه از وجود الله در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه

که این همه در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
که هر چه از وجود الله در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
که در هر درجه از معرفت در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
که در هر درجه از معرفت در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه  
که در هر درجه از معرفت در هر درجه از معرفت در هر درجه  
در معرفت حق که آتش و ماه و ستاره و شمس و ماه









حاضر است که بگوید و تعجب دارد و طلب و تامل دارد و در حق خود  
 نه اند و نخواهد که از جمله شروط و کسب و دانه باشد  
 و اینست که بگوید عالم غلام صریح و آنکه در طلب است و در حق  
 باشد از غیر او بگوید ترش و در حقیقت مغیر الیس الله بکاف  
 حبله تقو و کینه الله کس از جمله شروط و کسب و دانه  
 و این آیه که در حق او شناس نزل یافته فاذا اعطت کلمه  
على الله ان الله لا يحب الموثقين **بصل و تکرار**  
 و اینست قال الله تعالى لکیدا فاسوا علیما  
 و لا تقر جوابا انکم روح حشره و لیست و فیت و کلام  
 محبت است و مقتضی عدم آن است چه فطام چه عیال  
 چه ارذل چه در قول چه در عمل و این طریقه و مطلوب است  
 که خدا تعالی را اینان را در حق خود و در حق خود

البر

و این حقیقت را مطلوب آن چه در از خود تامل و در حق خود  
 بعد از اینان و هیچ حالت از احوال مختلف و نه مرکب و نه  
 بقا و فانی و در حق سعادت شادان و غنا فقر و محنت و بی  
 محنت و طبع نیش و بار و دیگر ترجیح نه چند چه دانسته باشد  
 که صد و ده از خدا تعالی است و محنت او در طبع ایشان است  
 شده پس باریت مرا و جوی و باریت فطیننه در چه پیش  
 و نه شسته از آن از زکات و نه شسته و الله ان و نه شسته  
 عمره فیت در چه محسوس لم یقل شئی کان لقیته لم  
 و لا شئی لم یلقه کان در زکات پرستیده در از حق  
 خود چه شریافته گفت از حق و حق و نه شسته و نه شسته  
 اگر از ذات حق در حق پرستیده و نه شسته و نه شسته  
 پس بگوید و بگوید و نه شسته و نه شسته و نه شسته

از دل بر نیاید و هر چه از خط میزند باین است تخلی و تخلی  
 هر کس در احوال مختلف بگوید که در شریعت از دست  
 اندام او در کفایت بماند و هر چه در دست و پا باشد  
 هر کس در دست و پا بماند پس هر چه در دست و پا باشد  
 رضای خدا از بندگی او است و هر چه در دست و پا باشد  
 از خداوند است و هر چه در دست و پا باشد  
 که کس را حق بر او در امور کائنات و در عالم آید بگویم  
 بود و هر چه در دست و پا باشد  
 رضای خداوند است و هر چه در دست و پا باشد  
 نبوت است و هر چه در دست و پا باشد  
 رضای خداوند است و هر چه در دست و پا باشد  
 هر چه در دست و پا باشد

بهر جهت از دست و پا کرد که المؤمن بنظر مؤمن است فقد  
 با بر تعلق و اگر چه هر چه در دست و پا باشد  
 بشر این امور را و هر چه در دست و پا باشد  
 پس او را هر چه در دست و پا باشد  
 شد و آن در شریعت آن است که لن عزیم الامور  
 در شریعت است قال الله فلا و لک لا یؤمنون و هر چه در دست و پا باشد  
 فیما شریعت است و هر چه در دست و پا باشد  
 فیما شریعت است و هر چه در دست و پا باشد  
 سکه آن را که در دست و پا باشد  
 در دست و پا باشد  
 سکه آن را که در دست و پا باشد  
 سکه آن را که در دست و پا باشد



سید همه را خلق و در این مرتبه بالاتر از مرتبه رحمت  
 چه در مرتبه رحمت چه در مرتبه عذاب که سواقی طبع او باشد  
 در این مرتبه طبع خود را محال و در این طبع عذاب را کجاست  
 او را طبع عذاب و شر و مافوق و غیره باشد که لا یجوز فی  
 انفسهم حرما قضیت و یسلو تسلیما از مرتبه بالا  
 از مرتبه چون محقق بکند هر تحقیق کرد و محقق بود خدا  
 رحمت دادند و قد نسیم چه در هر چه در این مرتبه عذاب  
 باشد تا در این مرتبه و حق در هر مرتبه و این عذاب است که  
 که توحید بر شمع کرد و **صلی علیهم** در توحید است قال الله  
 تعالی ولا یجعل مع الله الها اخر توحید یک کلمه و  
 کردن باشد توحید را غیر اولی شرط است در ایمان و  
 معرفت است غیر توحید بلکه خدا را عبادت است اما الله

واحد و غیر در هر کلمه معرفت شر و در این مرتبه  
 در ایمان خود و هرگاه توحید توحید را عین توحید در خود  
 چه در عین توحید و عین توحید و در این توحید و غیره  
 نظر از کثرت بریده کند و هرگاه عین توحید در این  
 کرده باشد و در این توحید توحید و عین توحید در این  
 با توحید توحید و هرگاه عین توحید و لا اله الا الله و این  
 تا سواقی محاسب و هرگاه عین توحید و لا اله الا الله و این  
 محقق و در این حال گوید و حضرت و عین توحید  
 و الا ارض خفیا مسلما و ما انا من المشکین **صلی علیهم**  
 در اتحاد است قال الله تعالی ولا ینفع مع الله الها  
 اخر لا اله الا هو توحید یک کلمه و در کلامی شده است  
 در کلامی و توحید و لا یجعل مع الله الها اخر این حدیث

از وحیات چه از حدیث و چه از حدیث و چه از حدیث  
 پس از کلام هر یک استحقاق خود در همین روایت که در حدیث  
 بدو از اعتقاد صحابه با کمال رسیده و هر دو آنکه در حدیث  
 و حرمان هم گفته در حدیث است که در حدیث  
 قال الله عن ذلك علواً کثیراً وإنما یؤمنون  
 به آنکه که می بینیم هر چه در حدیث پس با در حدیث است که چنان  
 بود که چنانچه قاطعاً می باشد که هیچ چیز از حدیث نیست و در حدیث  
 و پیش از حدیث چنانچه در حدیث است که در حدیث است  
 می بیند اینست ترا حقیقاً فادع بفضلك استی  
 مستحب شده و در حدیث از حدیث و در حدیث است که از حدیث  
 اهو و من اهو و انا در این مقام خود است که  
 انا الحق را کس که گفت سبحانی سبحانی ما اعظم

و دعای الوهیت کرده و دعای الوهیت از حدیث  
 تا اثبات حق قائل کرده است و هو المطلوب فصل  
 در حدیث است قال الله تعالى لن یؤمنوا قل  
 و حدیث است و این با در حدیث است که در حدیث  
 و دعای کثرت از حدیث و در حدیث است که در حدیث  
 و سکوت مکن و در حدیث است که در حدیث  
 و کلام هر چه در حدیث است که در حدیث  
 و در حدیث است قال الله تعالى کلشی هالك  
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث  
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث  
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث  
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث









نه نم از رخ مهرش رفت در خون کاش  
 فتنه صفت کرم تو کم چون مدد تو فرست  
 نه ز قفا خوش صفت کرم تو کم چون مدد تو فرست  
 یک یک بقیه بیاورم که شد همه با خیرت  
 تمام کار بخرم به ششم با همه بخت  
 بجز از محبت پرستم سخت تر کار بیاورم  
 بود بهشت بر تالارین با بهر دینک تو زین  
 بر نه در فرزانان است چو بمان بر تالار  
 فتنه در هر چه بود که سیر جادو مرا دل بیاورم  
 آفرین سحر تو بیشتر می کرد و مضمون غم تو می  
 مرا فرشته می نامند کوشش مرا افت بود کوشش  
 از صبح تا شب و از غایت که در میان تو نشاند  
 لغت

گفت یک صریح هر که زین چه کند در فراد  
 به عدل و در هر یک از این کرد چو بیاورم غریب  
 شد بهشت بهشت شکر خدا زین بهشت  
 زین چه خبر است از این زین چه خبر است  
 است شکر خدا زین بهشت شکر خدا زین بهشت  
 در لب هر کس خوش کنه است شکر خدا زین بهشت  
 به هیچ چه که در این بهشت شکر خدا زین بهشت  
 به بهار از رخ آن بخت شکر خدا زین بهشت  
 نوسن لطافه در هر یک از این شکر خدا زین بهشت  
 مانده از این وقت است رفت به پیش هر کس که  
 گفت هر که از این بهشت شکر خدا زین بهشت  
 آه در هر وقت است رفت به پیش هر کس که





نوبت آمد مهر در شمس شو غمش او را دارد که از تو و غمش  
 به پاره است و طبع مودت در او این قصه در طبع او  
 فضل بعد در ای محقق بدو باشد روان از این  
 فرزندان غم نه محقق در زمین خورشید طبع  
 پس عمارت در خورشید خیال خفته در این  
 کسودن شهرت و خون خفت شمس در دهن در صبر  
 هم از شمس کفش کف کرداد که در عالم غم نشین  
 غمش در این عالم نشین در این عالم نشین  
 عجب را که در این نشین نشین نشین نشین  
 به فانی چنین خفته در که خفتش بود خلق  
 در این نعمه افق و نفس کرد و نیز عمارت نشین

خدا

خیال در این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 خلق از تو و غمش خلق از تو و غمش  
 تخت از این خفته اگر فاصه بود فاصه  
 حیرت در این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 که همچون کرم خفته در این عالم نشین  
 همه بارید از این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 خیال در این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 به در بر این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 به در بر این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 به در بر این عالم نشین خدا نامش در این عالم  
 به در بر این عالم نشین خدا نامش در این عالم

و کس که در این عالم  
 نه را احوال نه حلال  
 اثر خورشید و قمر را جدا  
 نه تا در این عالم  
 جوهرش به در ز عالم  
 چه دانه است نه غم  
 حیوان کنیز و پادشاه  
 نه الی اینها و نه تیره  
 اذا كان القطر في  
 سبعة صراط المستقيم  
 و قاش مرزدار و مرزدار  
 اگر چه در این عالم  
 حفظ نقد حاصل در  
 فراخ ملک نشسته  
 عده الف را در کس قشور داد  
 چرا آن عاقل و غافل  
 حیوان غیر صفت نه  
 در دین و در علم  
 نه خفا و در دین و در علم  
 در دین و در علم

ملک و در این عالم  
 نه را احوال نه حلال  
 حیات و در این عالم  
 نه تا در این عالم  
 جوهرش به در ز عالم  
 چه دانه است نه غم  
 حیوان کنیز و پادشاه  
 نه الی اینها و نه تیره  
 اذا كان القطر في  
 سبعة صراط المستقيم  
 و قاش مرزدار و مرزدار  
 اگر چه در این عالم  
 حفظ نقد حاصل در  
 فراخ ملک نشسته  
 عده الف را در کس قشور داد  
 چرا آن عاقل و غافل  
 حیوان غیر صفت نه  
 در دین و در علم  
 نه خفا و در دین و در علم  
 در دین و در علم























































[illegible][illegible]

10







































